



بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

گفته شد که در تربیت اولاد و تربیت خانوادگی ساحت‌های مختلفی متصور است و در بعضی از این ساحت‌ها و ابعاد تربیتی ادله خاصه وجود دارد و در بعضی، ادله و روایات خاصه‌ای نیست. ساحت‌هایی که اینجا متصور است یک بحث تعلیم است که جای خودش است؛ بعد تمهیدات تربیتی و تربیت جسمانی، بدنی، اعتقادی، عبادی، حکمی، فقهی، عاطفی، روحی، اخلاقی و تربیت جنسی، اقتصادی، شغلی، سیاسی و امثال این‌ها که ده، دوازده ساحت تربیتی متصور است؛ علاوه بر خود تعلیم که یک بُعد و یک ساحت بود.

در حوزه تعلیم و در تمهیدات ادله خاصه بود. در تربیت جسمانی و بدنی و تربیت اعتقادی و عبادی و حکمی در این سه قلمرو هم ادله خاصه بود. در تربیت عاطفی و اخلاقی هم هرکدام روایات خاصه‌اش بحث شد؛ یعنی چند قلمروی که:

۱- تعلیم ۲- تمهیدات تربیتی ۳- تربیت جسمانی و بدنی ۴- تربیت اعتقادی ۵- تربیت عبادی ۶- تربیت حکمی و معاملی در احکام فقهی ۷- تربیت عاطفی و روحی ۸- تربیت اخلاقی که اشاره‌ای به آن‌ها شد. در این هشت ساحت بحث شد و ادله خاصه‌ای هم داشت. در تربیت جنسی هم بعداً بحث خواهد شد که این نه قلمرو تربیت خانوادگی که عناوینش مورد دقت و بررسی قرار گرفت. وقتی در آیات و روایات دقت شود مشاهده خواهد شد که در همان محدوده و قلمرو با عناوین ویژه همان قلمرو مثلاً در آموزش نماز و تربیت نماز و امثال این‌ها دلیل دارد.

## حوزه‌هایی که نیاز به قواعد عامه دارد

اما در تربیت اقتصادی، شغلی، اجتماعی و سیاسی و امثال این‌ها در فضای تربیت خانوادگی نه عمومی ادله کم است؛ بلکه در بعضی موارد دلیل خاصی ندارد. این است که اینجا نیاز به قواعد عامه دارد. این یک جهت بود.



یک جهت هم این است که در همان نه ساحتی که دلیل خاص دارد، ادله خاصه یک مقداری پوشش می‌دهد که این کار را بکنید و این‌طور عمل بکنید. ولی یک منطقه الفراغ وسیعی هست که ادله خاصه آنجا چیزی نمی‌گوید. که از سه جهت نیاز به قواعد عامه هست:

## فواید قواعد عامه

### فایده اول

۱- یک نیاز به قواعد عامه در ساحت‌های تربیت خانوادگی است که دلیل ویژه و خاصی در باب آن وجود ندارد. یا اصلاً نیست و یا ضعیف است؛ و در حوزه اجتماعی، اقتصادی، حرفه‌ای، سیاسی و امثال این‌ها دلیل خاص ندارد و باید دید قواعد عامه در اینجا چه می‌گوید و چه تکالیفی بیان می‌کند. این یک فایده قواعد عامه که بحث شد.

### فایده دوم

۲- این‌که در آن نه ساحتی که ادله خاصه دارد؛ ادله خاصه تمام مسائل را پوشش نمی‌دهد بلکه بخشی از مسائل را بیان می‌کند. باز ممکن است با قواعد عامه دامنه ورود دین و بیان احکام در حوزه تربیت را توسعه داد.

### فایده سوم

۳- این‌که قواعد عامه در همان جایی هم که به‌طور خاص روایات وارد شده خیلی وقت‌ها با آن هماهنگ است؛ و اگر هماهنگ نیست، حالت مقید پیدا می‌کند باید در آنجا هم قواعد عامه دیده بشود و با قواعد خاصه سنجدیده بشود.



## جمع‌بندی مباحث

این یک نکته هست که قبلاً گفته شد و دوازده ساحت و قلمرو در حوزه تربیت خانوادگی برشمرده شد و در این دوازده ساحت گفته شد که تقریباً نه تا از آن‌ها ادله خاصه هست و در سه تا ادله خاصه نیست. قواعد عمومی هم دارد که در همه این‌ها می‌تواند اثرگذار باشد. چه نسبت به آنجایی که دلیل خاص دارد و چه آنجایی که دلیل خاص ندارد. در همان‌جایی هم که ادله خاصه دارد، ممکن است قواعد عامه، دامنه تکالیف را توسعه بدهد. ما همین ده دوازده ساحتی که بحث شد عیناً چیزی است که در تربیت رسمی حکومتی هم وارد است؛ یعنی وظائف حکومت در قبال تربیت، آنجا هم ده دوازده ساحت را باید جداگانه بحث کرد. غیر از ساحت تربیت خانوادگی و حکومت و حاکمیتی یک بحث هم تربیت به معنای عام قصه هست که همین ساحت‌ها در آن مطرح می‌شود. دورنمای مباحث آینده این‌هاست. این یک مطلب بود که در تکمیل بحث‌های قبلی، جمع‌بندی‌های جامع‌تری لازم بود که بیان شد.

## تقسیم‌بندی حوزه‌های تربیت

نکته دیگری هم که در تربیت خانوادگی دارد، این است که اگر با یک نگاه دقیقی به همین حوزه‌ها و ساحت‌های تربیت و احکامی که شریعت در آن زمینه آورده، نگاه شود، امکان دارد از یک منظر این‌ها را به دو دسته تقسیم کرد:

### دسته اول «تکالیفی که به‌عنوان اصل یا روش است»

یک دسته از وظائف و تکالیفی که به‌عنوان اصل یا روش است که در حوزه تربیت عبادی، اعتقادی، جسمانی می‌آید بعضی وجهه و جهت تربیتی غالبی دارد؛ یعنی جهتی که می‌گوید: این کار را بکن تا او این‌طور بشود. بعضی هست که جنبه تربیتی غالب نیست یا در کنار جنبه تربیتی، جنبه حقوقی‌اش هم برجسته است. مثلاً شما این دو مثال را مقایسه بکنید؛ مثلاً آنجایی که می‌گوید: نماز را یادش بده با آنجایی که می‌گوید: اکرامش بکن و



از نظر روحی به او بگویند با او رفتار نیکو انجام بده. این که می‌گوید: رفتار نیکو انجام بده یا اکرامش بکن یا به عواطفش توجه بکن. اگر این، هیچ جنبه تربیتی هم نداشت، حقی است؛ یعنی جنبه حقی محض هم دارد؛ اما در عین این که این یک حق است، در عین حال از آن برای تربیت و رشد او هم استفاده می‌شود. مثلاً وقتی نماز یا اعتقاد به او یاد می‌دهد آنجا دلیل و خطاب و برنامه‌ای که می‌خواهد او را عوض بکند؛ آنجا این قدر برجسته نیست. این است که در این نوع موارد گفته می‌شود: دو حیث است:

## حیث اول

یک حیث این است که او یک حقی دارد و باید به عنوان یک انسان، با او خوش اخلاق باشد و رفتار خوبی داشته باشد. چون ربط بیشتری دارد. این مؤکد است که در این بیشتر جنبه حقی در آن ملحوظ است ولو در رشد عاطفی و شخصیتی او اثری نداشته باشد. این یک حقی است؛ اما چیزهایی است که جنبه تربیتی در او ملحوظ تر و آشکارتر است. توجه به این نکته لازم است که وقتی امثال اکرام یا نیکی و... را بعد تربیتی به معنای خاص داده می‌شود نه بحث اخلاقی و حقی که در اخلاق گفته می‌شود، به خاطر این که در همه این‌هایی که گفته شد یک جهت اثرگذاری در غیر و رشد عاطفی، شخصیتی، اعتقادی و عبادی در همه این‌ها وجود دارد؛ منتهی یک جایی این جهت برجسته تر است و یک جایی جهت دیگر برجسته تر است؛ ولی در هر حال در همه این‌ها این جهت وجود دارد. این بیانی که شد برای این است که بعضی از چیزهایی که گفته شد، ممکن است کسی بگوید این تربیت به معنای خاص نشد. شما حق فرزند را بحث می‌کنید که یک حقوقی دارد. مثل این که پدر و مادر هم حقوقی دارند. آنجا که بحث تربیت نیست. وقتی گفته می‌شود: حقوق پدر و مادر این است یا حقوق برادران دینی این است در آنجاها بعد تربیتی یا نیست یا خیلی رقیق است؛ اما در فضای خانواده که می‌آید؛ همان حقوق، یک بعد تربیتی هم دارد. تربیتی‌اش ملحوظ تر است؛ یعنی بعد خانوادگی و کاری که پدر و مادر نسبت به فرزند می‌کنند محسوس تر و ملحوظ تر است. در اینجا فقه الاخلاق گفته نمی‌شود؛ بلکه فقه التربیه گفته می‌شود؛ یعنی چیزهایی که در مقام تغییر شخصیت و رفتار دیگری به کار می‌رود بحث می‌کند.



## پرسش و پاسخ

پرسش: ممکن است کسی سؤال بکند که خیلی از این موارد جنبه حق دارد و حقوق غیر از فعالیت تربیتی است. پاسخ: در همه مواردی که پدر و مادر در قبال فرزند می‌گویند و فرزند حقی دارد همه گفته نمی‌شود. در خیلی از موارد علاوه بر بُعد حقی، یک بُعد تربیتی هم وجود دارد که از آن زاویه بحث می‌شود؛ منتهی احکام و تکالیفی که در ده دوازده ساحت آمده، در بعضی جاها، حق او است و تکلیفی است که باید انجام بدهد؛ و جهت تربیتی به معنای خاص در او خیلی محسوس است. گاهی آن قدر محسوس نیست؛ ولی ارتکازات ذهنی ما این را خوب می‌فهمد که این دستوری که می‌دهد، دنبال می‌کند. حداقل یک فلسفه‌اش این است که می‌خواهد آن رشد، در او ایجاد بشود. این یک مطلب دقیق و مهمی است که علاوه بر مطالب دیگر باید بیان بشود. این دو نکته بود.

در ادله بحث گذشته حدود ده عنوان عام آورده شد که قواعد بسیار مهم در تربیت خانوادگی بود که بعضی ریشه در قاعده عمومی‌تری داشت که قاعده عمومی کل تربیت است. بعضی ریشه در قواعدی داشت که از تربیت هم بالاتر است. مثل قاعده اعانه بر برّ که قاعده‌ای است که بالاتر از بحث تربیت خانوادگی است؛ و لذا دوازده قاعده اینجا ذکر شد که این قواعد مهم خودش طیفی دارد. بعضی دقیقاً قاعده عامه‌ای است در حوزه تربیت خانوادگی، بعضی قاعده عامه‌ای در ذیل یک قاعده بزرگ‌تری است که همه حوزه تربیت را می‌گیرد حتی در تربیت حکومت و تربیت عمومی هم می‌آید. یک بخشی هم حتی از این رتبه هم بالاتر است؛ یعنی قواعدی است که در فقه مطرح هست و آن قاعده حتی در تربیت خانوادگی می‌آید حتی در غیر مقام تربیت هم می‌آید. در تربیت خانوادگی هم جا دارد و تأکیدات ویژه هم دارد. این هم یک نکته دیگر هست.

## قواعد بحث

قواعدی که اینجا بیان شد از لحاظ سعه شمول چهار مرحله دارد:

۱- قاعده‌هایی که در حوزه تربیت خانوادگی یا یکی از ساحت‌ها هست.



۲- قاعده‌هایی که علاوه بر آن قاعده فراتری است که این هم ذیل آن قرار می‌گیرد و آن قاعده در همه حوزه‌های تربیتی ساری و جاری است مثلاً وقتی تأدیب می‌گوید یا ائتمار به معروف که می‌گوید در حوزه تربیت خانوادگی است.

۳- بعضی در کل حوزه تربیت است

۴- بعضی قاعده‌های فقهی بزرگی است که در حوزه تربیت خانوادگی هم شمول دارد. مثل اعانه علی البر. این هم یک نکته مقدماتی شد.

گفته شد دو سه عنوان در روایات در باب تربیت خانوادگی و ارتباط پدر و مادر با فرزندان نشان هست که بعد تربیتی هم دارد که این‌ها هم عناوین مهمی است و در ادامه قواعد عامه به این‌ها هم توجهی شد. یکی روایت معتبره **كُلَيْبِ الصَّيْدَاوِيِّ** بود که هفته قبل بحث شد و بخشی از مباحثش را گفته شد. سندش هم مورد بحث قرار گرفت که معتبره هم هست و آن این بود که **«إِذَا وَعَدْتُمُ الصَّبِيَّانَ فَفَوَا لَهُمْ»** وقتی به بچه‌ها وعده می‌دهید وفا بکنید که گفته شد این مقید نسبت به قاعده کلی است که وفا واجب نیست؛ ولی اینجا احتمالاً واجب است. ذیلش این بود که **«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ»** خدا برای چیزی غضب نمی‌کند آن‌طور که برای زن و فرزند غضب می‌کند. در اینجا گفته شد، سند معتبر است و ذیل به عنوان یک علت به حساب می‌آید ولو این‌که اینجا ادات علت نیست؛ اما در حقیقت علت است. **«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ»** یعنی باید به نساء و صبیان توجه کرد و موجب غضب الهی را پدید نیاورد.

## احتمالات ذیل روایت

در ذیل روایت دو احتمال بیان شد:

۱- یکی این‌که **«لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ»** در این حدیث معتبر مقصود این است که خدا به خاطر خشم زن و بچه‌ها خشم می‌کند که بنا بر این احتمال این قسم در حوزه تربیت عاطفی می‌رفت یعنی توجه بکن

۱- الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۶؛ ص ۵۰



که این‌ها را غضبناک و خشمگین نکن که بعضی شواهد دیگر در بعضی روایات دارد که آن‌ها را خشمگین نکن «لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» یعنی «كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» که گفته شد نمونه‌هایی هم دارد.

۲- یک احتمال دوم این بود که اینجا «لغضب النساء و الصبيان» نیست بلکه «لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» یعنی غضبی که خدا برای نساء و صبيان می‌کند، برای این‌که حقوقشان ادا بشود برای این‌که تکالیفی که نسبت به آن‌ها دارد، ادا بشود. خداوند حساس است. باید آن حقوق و تکالیف را ادا کرد. این احتمال دوم است.

## نظر استاد

به نظر ما احتمال دوم اقوی است و می‌شود طوری معنا کرد که شامل احتمال اول هم بشود؛ و اگر در واقع دقت بشود شاید احتمال سوم بشود؛ یعنی در واقع مفهوم عامی می‌شود که همه این موارد را می‌گیرد.

## پرسش و پاسخ

پرسش: خدا به خاطر نساء و صبيان در کجاها غضب می‌کند؟

پاسخ: یکی آنجایی که کاری بکند که آن‌ها غضب بکنند.

۲- یکی هم این است که حقوق دیگرشان که ناراحتی هم نیست. بلکه باید نماز یادشان بدهد و تکالیفی که باید

انجام بدهد که اگر آن تکالیف را انجام ندهد خداوند غضب می‌کند.

## مفهوم ذیل روایت

بعید نیست گفته شود این مفهوم مطلق است و هر دو حوزه را می‌گیرد. آن وقت یک قاعده عامه‌ای می‌شود که

فراگیر هم هست؛ یعنی آنچه موجب تضییع حقوق آن‌ها و غضب آن‌ها می‌شود. فرقی نمی‌کند موجب تضییع حقوق

آن‌ها فی الواقع می‌شود یا موجب این می‌شود که آن‌ها ناراحت و اندوهگین بشوند، مورد غضب خدا است. آنچه

آن‌ها را خشمگین می‌کند یا حقوقشان را تضییع می‌کند باید پرهیز کرد که هم قاعده عامه‌ای در حوزه تربیت عاطفی



می‌آورد؛ یعنی به عواطف این‌ها توجه بکن؛ اما در عین حال تأکیدی روی سایر حقوقشان می‌کند که به سایر حقوقشان هم توجه بکند.

بعید نیست گفته شود همه این‌ها در مفهوم «لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» وارد است و هم یک قاعده عمومی استفاده می‌شود که آن‌ها را ناراحت نکن و هم این‌که حقوق دیگرشان را باید ادا کرد. این هم تکمله‌ای در این حدیث در بحث سابق بود. قطعاً جهتی که می‌گوید ناراحتشان نکن در این مفهوم، ملحوظ است. چون صدرش این است که «إِذَا وَعَدْتُمُ الصَّبِيَّانَ فَفُوا لَهُمْ فَإِنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّكُمْ الَّذِينَ تَرَزُقُونَهُمْ» یعنی به شما دل بسته‌اند، دل را نشکن و به امر او توجه بکن. این معنی حتماً در این مفهوم قرار دارد؛ منتهی بعید نیست گفته شود: شمول دارد؛ یعنی هم دلشان را به دست بیاور و هم حقوقشان را ادا بکن ولو حقوقی است که خودش هم دلش نمی‌شکند، می‌خواهد دینش را یاد بدهد، اعتقاداتش را درست بکند که اگر او این کار را نکند، دلش نمی‌شکند و توجهی به این‌ها ندارد؛ ولی باز آن را هم رعایت بکنید. بعید نیست که شمول دارد که همه این‌ها را بگیرد.

## تعارض دو ظهور

آیا از این تعلیل ذیل روایت حکم الزامی استفاده می‌شود یا نه؟

اینجا دو ظهور تعارض دارد: از یک طرف که «لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» وقتی غضب به طور مطلق به کار برود؛ یعنی حرام است. چطور وقتی نهی مطلق باشد با مقدمات حکمت گفته می‌شود ظهور در حرمت دارد، واژه‌ای مثل غضب هم درجایی که گفته شود خدا بر این کار خشم می‌کند، اگر قرینه خاص نباشد، ظهورش حرمت است. به همان دلیلی که نهی ظهور در حرمت دارد، به خاطر حکم عقل یا اطلاق مقدمات حکمت که دو سه مبنا در اصول است، به همین دلیل واژه‌ای مثل واژه غضب اگر در یک جایی به کار برود و استعمال بشود معنایش این است که این کار حرام است. غضب خدا اگر به طور مطلق متوجه فعلی بشود، مقدمات حکمت می‌گوید مغضوب یعنی مغضوب علی الاطلاق و حرام است. مندوحه‌ای برای فعل و ارتکاب در آنجا نیست. این ظهور غضب است. پس وقتی گفته می‌شود مفهوم «لَيْسَ يَغْضَبُ لَشَيْءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ» یعنی یغضب الله غضباً شديداً للنساء و الصبيان





## پرسش و پاسخ

اطلاق غضب، ظهور در اعم ندارد؛ یعنی مطلق الغضب یعنی هیچ راهی برای انجام دادن نیست عین آنکه اگر قوی‌تر از آن نباشد کمتر نیست خدا وقتی می‌گوید لا تفعل، لا تفعل هم می‌تواند اعم باشد، می‌تواند مکروه باشد؛ ولی وقتی در مقام بیان این امر را آورد و قیدی به آن نزد، معنایش این است که باید مطلقاً بشود و همان بیانی که در اصول گفته شد که سال قبل مفصل بحث گردیده شد، نظر خاصی هم ارائه شد؛ ولی در هر حال مشی ما با نائینی و آقا ضیاء یکی است. مسلک‌های متفاوت وجود دارد در این‌که چرا نهی ظهور در حرمت دارد و امر ظهور در وجوب دارد؟ ولی همه تقریباً بر اصلش اتفاق دارند؛ منتهی در توجیه و تقریر و تبیین، مسالک مختلف است. همان‌ها در مثل یغضب هم می‌آید.

## ظهور غضب

این ظهور غضب در حکم تحریمی است؛ اما شمول للنساء و الصبیان با شمول این حرمت سازگار نیست. چون می‌گوید به خاطر زن و بچه خدا غضب می‌کند؛ یعنی به خاطر حقوقی که آن‌ها دارند، به خاطر ناراحتی که آن‌ها دارند. قطعاً شمول ندارد و اطلاق ندارد؛ یعنی این‌طور نیست که هر خشمی که بخواهد ایجاد بکند حتی اگر در انجام تکالیف الهی هم نباشد بلکه در امور عادی باشد. صرف این‌که او را کمی ناراحت بکند، حرام است، چنین شمولی ندارد. در حد معتناهی باید باشد که گفته شود ایذاء هست و حرام است. چون آنچه حرام است ایذانات نسبت به دیگران و مؤمنین و زن و بچه و... است. ایذاء هم مطلق این‌که او را ناراحت بکند، ایذاء نیست باید ناراحتی خاصی باشد. این شمولش نسبت به آن است نمی‌توان مطلقاً گفت. از آن طرف گفته شد به خاطر حقوقشان و تضییع حقوقشان خدا غضب می‌کند. این هم بیان شد که داخل در روایت هست. پس همه حقوقشان، حقوق الزامی نیست. بعضی حقوقشان، حقوق ترجیحی است. در همان چیزهایی که سابق گفته شد بعضی واجب است، بعضی مستحب است. این‌طور نیست که همه حقوق آن‌ها حقوق الزامی باشد.



## اطلاق «للنساء و الصبيان»

این «للنساء و الصبيان» اطلاقی دارد که اگر آن اطلاق گرفته شود، باید یغضب را حمل بر کراهت کرد یا حمل بر جامع گردیده شود. یغضب یک ظهوری دارد که اگر آن مدنظر باشد باید «للنساء و الصبيان» مال آنجاهایی باشد که حق الزامی‌اش را زیر پا می‌گذارد یا غضبناک که بکند یعنی آزار می‌دهد که چیز محرّمی است. بنابراین یا باید ظهور یغضب گرفته شود و اطلاق «للنساء و الصبيان» برداشته شود یا باید اطلاق «للنساء و الصبيان» را نسبت به همه حقوقشان و همه درجات خشمگین شدن آن‌ها را مدنظر قرار داد. پس چون نمی‌توان گفت همه‌اش حرام است، باید گفت یغضب اعم از کراهت و این‌هاست. این دو احتمالی است که اینجا وجود دارد.

## ترجیح دو اطلاق

اگر کسی بتواند یکی از این‌ها را ترجیح بدهد خیلی خوب است؛ اما اگر نتواند ترجیح بدهد که ترجیحش هم دشوار است؛ یعنی این دو اطلاقِ مقابلِ هم طوری نیست که انسان بتواند به راحتی بگوید این بر آن مقدم است. واقعاً می‌شود این روایت را این‌طور معنا کرد که خدا یک نوع غضبِ جامعی دارد نسبت به هر نوع آزار و اذیت او و زیر پا گذاشتن حقوق او که گاهی حرام است و گاهی مکروه است. می‌شود گفت: این می‌گوید حقوق اصلی واجبشان و آزار رساندنی که در حدّ حرمت است را انجام ندهد و خدا غضب بکند. بین این دو اطلاقی که متعارض هستند، تعارض فنی دقیقی وجود دارد. شبیه این مطلب در جاهای دیگر گفته می‌شود. بعید است که بشود ترجیح داد. اگر ترجیح داده نشود از این حیث اجمال پیدا می‌کند؛ ولی درعین حال قدر متیقنی اینجا وجود دارد. قدر متیقنش جامع بین حرمت و کراهت است. یعنی یک نوع مرجوحیت است که این امر، امر مرجوحی است که زن و بچه را خشمگین بکند و حقوقشان را زیر پا بگذارد گر چه به درجاتی هم می‌رسد که این کار حرام است ولی این مرجوحیت مطلقه را می‌گوید این قدر متیقن می‌شود؛ اما اگر بخواهد حرمتی را بگوید، احرازش یک مقدار مشکل است. این چیزی که اینجا هست این‌که غضب، جامع است که هم در محرمات است و هم در مکروهات است؛ اما این‌که کجا محرّم است و کجا مکروه است؟ از خود این عبارت استفاده نمی‌شود. باید حقی که برایشان قرار داده شده و درجه‌ای که گفته شده، رعایت حال آن‌ها بشود.



## حق الزامی و تحریمی

بنابراین اگر شارع جایی گفته که اینجا ایذائش به این درجه برسد حرام است، این یغضب، یغضب تحریمی است؛ و اگر این حقی را که برایش قرار داده حق الزامی است، یغضب خدا، یغضب الزامی می‌شود و اگر هم مادون هست، کراهتی و تنزیهی می‌شود. این مطلب بعید نیست که گفته شود عرف با این برداشت در اینجا مساعد است که در واقع بگوید چون نساء و صبیان حقوقشان متفاوت است و تکالیف ما در قبال آنها متفاوت است، طیفی از واجب و مستحب دارد، این یغضب، یغضب مطلق است و نسبت به بعضی تحریمی است و نسبت به بعضی تنزیهی است. منتهی اطلاقی ندارد که حتماً حرام است یا حتماً مستحب است؛ یعنی این دلیل ناظر به سایر ادله است. می‌گوید در ادله دیگر فرض گرفته شده که حقوقی برای نساء و صبیان قرار داده که آن حقوق متفاوت است، در مقابل این مطلب می‌گوید به همان اندازه‌ای که آن حق وجود دارد، غضب خدا در آنجا نسبت به سایر موارد شدیدتر است؛ و اگر حقش، حق ترجیحی است، اگر این حق ترجیحی در غیر زن و بچه باشد خدا یک نوع غضب در حد کراهتی دارد که اینجا شدیدتر است؛ و اگر حق الزامی، تحریمی باشد غضب خدا، غضب تحریمی است و نسبت به غیر زن و بچه، غضبش بالاتر است. بعید نیست چنین چیزی باشد. در واقع این دلیل نمی‌خواهد معلوم بکند که کجا لازم است و کجا غیر لازم است؟ در صدد این نیست بلکه می‌گوید ما از حقوق برای زن و فرزند چیزهایی قرار دادیم که طیفی از واجب و مستحب دارد. در کراهتش یک نوع غضبی است. در تحریمش هم یک نوع غضبی است؛ منتهی به تناسب خودش در زن و بچه بیشتر از دیگران است بعید نیست که این مطلب در اینجا باشد و لذا نظر ما این است که از این ذیل روایت حرمت یا کراهت را نمی‌شود به دست آورد بلکه این تابع سایر ادله است. این عبارت فقط می‌خواهد بگوید درجه این غضب در اینجا در مقایسه با نظیرش در غیر زن و بچه بیشتر است. اگر شما آزارهای خیلی متعارف را متوجه یک آدم معمولی بکنید خدا خوشش نمی‌آید همان آزار را متوجه زن و بچه بکنید حرام نیست؛ ولی در حدی است که مکروه است. این غضب خدا در این کراهت بیش از کراهتی است که در غیر زن و بچه هست.



## تکالیف الزامی

بعد آنجایی می‌آید که تکالیف الزامی است. خدا می‌گوید ایذاء دیگران در حدود متعارف شناخته شده‌اش حرام است و نسبت به زن و بچه هم حرام است یا خدا گفته که باید به او نماز یاد بدهی؛ یعنی تکالیف الزامی قرار داده است. این که نسبت به زن و بچه در مقایسه با دیگران حرام است و حرمتش آكد است. این مطلب نمی‌آید کراهت را حرمت بکند بلکه می‌گوید هر چه بر اساس همانی که در جای خودش تبیین شده که یا کراهت دارد یا حرمت دارد می‌گوید در مورد فرزند این‌ها قوی‌تر است این احتمال از نظر عرفی به ذهن ما قوی‌تر می‌آید جامع دارد که در آن کراهت و حرمت نیست یک جایی حرمت است یک جایی کراهت است می‌گوید خدا تکالیف کراهتی و تحریمی را در یک طیفی قرار داده وقتی همه این‌ها را می‌خواهید ادا نکنید، موجب غضب الهی است. غضب به تناسب کراهت یا به تناسب حرمت، می‌گوید من حکم را عوض نمی‌کنم؛ ولی در مقایسه با غیر می‌گوییم اینجا قوی‌تر و شدیدتر است. غضب ضعیفه‌ای است که آن هم یک مصداقش است. یعنی صدر روایت حمل بر وجوب بشود که این مصداق آن الزامی‌اتش است. ولی ذیل یک شمولی دارد که می‌تواند مکروهاتش را هم بگیرد. ممکن است این مطلب را گفت. این یک تحلیل جدیدی بود که ارائه شد. در جاهای دیگر هم گاهی می‌شود با ارتکاز عرفی و قرائن، حمل بر جامع کرد نه بر حرمت و کراهت. اینجا هم بعید نیست که چنین چیزی را گفت. اینجا هم به نظر می‌رسد یک مقدار قابل دفاع است. از نظر اصولی یک مقدار در این تردید شد ولی به نظر می‌رسد اینجا عرفیت دارد. اگر کسی این بیان اخیر را نشنود، همانی است که قبلاً عرض شد. چون قدر متیقنش از این حرمت نمی‌تواند بیرون بیاید، مرجوحیتی می‌شود. این هم تکمله این قواعد بود.

## عنوان عقوق

بحث دیگر عنوان عقوق است. گفته شد که عاق الوالدین از کبائر هم به شمار آمده است و عقوق در حقیقت یک درجه بالایی از غضب پدر و مادر هست که بر اساس آن به نحوی گویا رابطه را کلاً قطع بکند، گویا بگوید بچه من نیست. عقوق چنین چیزی است نه مطلق این که ناراحت است یا خشمی پیدا کرده است. عقوق درجه شدید‌ای از غضب و خشم پدر و مادر است که منشأ قطع رابطه کلی است. این عقوق می‌شود گویا می‌گوید این فرزند من نیست؛



یعنی با نوعی اعتبار می‌گوید فرزند من نیستی و از او جدا می‌شود؛ البته عقود بحث فقهی مفصلی دارد که متأسفانه در فقه خیلی بحث نشده است؛ و به‌عنوان یک اصل اخلاقی از آن عبور کرده‌اند. درحالی‌که در روایات از کبائر به شمار آمده است. قطعاً هم گناه فقهی است و عقاب دارد؛ منتهی مفهوم و فروعات زیادی می‌تواند داشته باشد که در فقه باید بحث بشود. این‌ها از همان خلأهای فقه موجود ما است که چنین چیزهای اجتماعی و ارتباطی در آن بحث نشده است. این یک بحثی است که روایات الی ماشاءالله دارد. قطعیت هم دارد و در بعضی از روایات که کبائر می‌شمرند به‌طور خاص می‌گوید، هفت کبیره دارد. یکی عقود والدین است. حرمت این امر و تأکدش و کبیره بودنش مستند به روایات کثیره‌ای است که بینشان معتبر زیاد است.

## عنوان عاق الولد

اما آنچه با بحث ما در ادامه قواعد عامه در تربیت خانوادگی متصور است و می‌شود طرح کرد این است که عاق الوالدین داشت و یک عنوان عاق الولد هم در روایات وجود دارد؛ یعنی ممکن است طوری بشود که پدر و مادری عاق فرزند بشوند این چیز عجیبی است که روایات زیادی در مورد آن نیست. ولی چند روایت دارد. این عقود ولد نسبت به پدر و مادر برعکس آنچه مشهور است و از کبائر به شمار می‌آید. این هم در روایاتی آمده که نظیر آن «لیس یغضب کغضبه للنساء و الصبیان» از عناوینی است که مؤکد تکالیف پدر و مادر در قبال فرزند است. تأکد این تکلیف را در قبال فرزند بیان می‌کند نظیر روایت کلیب صیداوی که قاعده قبل بود.

## روایت اول

این عنوان هم مستند به چند روایت است که یکی باب هشتادوشش کتاب نکاح ابواب احکام اولاد که به‌طورکلی عمده روایاتی که در همین ابواب احکام اولاد از باب هشتادودو شروع می‌شود تا هشتادونه و نود. عمده روایات تربیت خانوادگی اینجا است. تعدادی هم در بحار و مستدرک و این‌هاست. باب هشتادوشش حدیث پنج این است که «عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْوَأَسْطِيِّ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ



جَدَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهَا مِنْ عُقُوقِهِمَا»<sup>۲</sup> منطبق می‌شود و محقق می‌شود و ملازم پدر و مادر می‌شود همان‌طور که گاهی بچه‌ها از سوی پدر و مادر عاق می‌شوند، گاهی پدر و مادر هم عاق فرزند می‌شوند. این یک روایت است «يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهَا مِنْ عُقُوقِهِمَا» همان‌طور که گاهی عقوق پدر و مادر عارض بر فرزند می‌شود و بچه‌ها عاق پدر و مادر می‌شوند گاهی پدر و مادر هم عاق بچه‌ها می‌شوند. این یک مقدار در ذهن ما چیز مستغرقی است که پدر و مادر عاق بچه شد. این یک روایت است که از نظر سند خالی از اشکال نیست. چون محمد بن سنان در آن واقع شده گرچه محمد بن سنان مورد بحث است و بعضی هم توثیق کرده‌اند اما توثیق و تضعیف‌های وارد شده در محمد بن سنان معارض است. هم توثیق دارد، هم روایات معتبری در تضعیفش آمده است و لذا نمی‌شود به آن اعتماد کرد. این یک روایت است.

## روایت دوم

روایت دوم همین روایت است که مرحوم صدوق به‌طور مرسل نقل کرده و گفته پیامبر اکرم (ص) این‌طور فرموده‌اند که عبارتش همین است. بحث دلالتی این روایت بعداً بیان می‌شود.

## روایت سوم

روایت سوم روایت ششم همین باب است بعد از روایت پنجم که «حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا إِذَا كَانَ الْوَالِدُ صَالِحًا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهَا»<sup>۳</sup>. همین روایت که «يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهَا مِنْ عُقُوقِهِمَا» الا این‌که اینجا این‌طور داشت «يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ

<sup>۲</sup> - الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۶؛ ص ۴۸

<sup>۳</sup> - الخصال؛ ج ۱؛ ص ۵۵



لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوبِهِمَا» ولی در این روایت دیگری که سکونی از امام صادق (ع) نقل می‌کند یک جمله‌ای وسط جمله اول و دوم آمده است. یعنی دارد: «يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوبِ لَوْلَدِهِمَا إِذَا كَانَ الْوَالِدُ صَالِحاً مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا» این روایت بنا بر آنچه بیان شد معتبره است. برای این‌که هم ابراهیم بن هاشم، هم نوفلی و هم سکونی را توثیق کردیم و لذا با همان بیاناتی که قبلاً عرض شد، این روایت معتبر می‌شود و قیدی دارد.

## روایت چهارم

روایت دیگر در همین باب بیست و دو ابواب احکام اولاد هست روایت چهارم «رَوَى حَمَادُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَنَسُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ - عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع - عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ يَضَعَهُ مَوْضِعاً صَالِحاً»<sup>۴</sup> که این هم از روایاتی است که موضع هم در آن آمده است و حق الوالد علی ولده همان‌طور هست. بعد آخرش هم «يَا عَلِيُّ يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوبِ وَ كَدِّهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوبِهِمَا يَا عَلِيُّ رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ حَمَلًا وَ كَدَّهُمَا عَلَى بَرِّهِمَا» که همان اعانه بر بر است که اینجا تعبیر اعانه نیست بلکه «حَمَلًا» آمده است. در بحث اعانه باید این را هم اضافه کرد و همین‌طور در بحث «يَضَعُ مَوْضِعاً صَالِحاً» روایت با دو جای دیگر هم ارتباط دارد که ما قبلاً این را نخوانده بودیم: یکی در عنوان «يَضَعُهُ مَوْضِعاً صَالِحاً» یکی هم در اعانه فرزندان بر بر به پدر و مادر، این روایت همان «يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوبِ مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ مِنَ الْعُقُوبِ» هست.

## اعتبار روایت چهارم از نظر سند

این روایت هم اعتبار ندارد. برای این‌که اینجا دارد محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حماد بن عمرو. سند مرحوم صدوق در من لا يحضره الفقيه و حماد بن عمرو و انس بن محمد که دو جا نقل شده، هیچ کدام سندهای

۴ - من لا يحضره الفقيه؛ ج ۴؛ ص ۳۷۲



معتبری نیست. علاوه بر این که خود حماد بن عمرو و انس بن محمد هم توثیق ندارند. یک روایت از ایشان آمده و توثیق ندارند و لذا این روایت کاملاً ضعیف است. ولی آن جمله در آن آمده است. البته غالب جمله‌هایی که در این روایت آمده هیچ کدام تک نیست جز یکی، بقیه همه در جاهای دیگر آمده است. از این جهت مضمون، مضمونی است که به این روایت منحصر است. این سه چهار روایتی است که غالباً از پیامبر اکرم (ص) رسیده و بعید نیست که کل این‌ها یک چیز است که در وصیت پیامبر و امیرالمؤمنین بوده و نقل شده است. از نظر سند هم دو سه سند درست نیست. سند محمد بن سنان و مرسله صدوق و حماد بن عمرو و انس بن محمد همه ضعیف است؛ اما یکی از این سه چهار نقل یک سندش که سند علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی باشد اعتبار دارد. شاید این جمله در یکی دو روایت دیگر پراکنده آمده باشد که سندی هم نداشته باشد. مجموعاً دو سه سند و نقل اینجا آمده که یکی معتبر است و جمعی هم تا حدی انسان را مطمئن می‌کند که این صدور داشته است. این به لحاظ سند است و لذا از لحاظ سند مثل «لیس یغضب لشیء کغضبہ للنساء و الصبیان» که با معتبره کلیب صیداوی راهی برای توثیقش بود. این هم راهی برای انتقال و تصحیح سند هست و لذا نمی‌شود از اصل این جمله گذشت؛ منتهی جمله اضافه که «إذا کان الولد صالحاً» باشد، در روایت معتبره آمده است. آن‌هایی که معتبر نیست، مطلق است. ولی در آنچه معتبر است، قید دارد و لذا باید این قید گرفته شود. این به لحاظ سند است.

## دلالت روایت چهارم

اما به لحاظ دلالت چند نکته اینجا هست که باید بیان بشود.

### نکته اول

یک نکته این است که «إذا کان الولد صالحاً» باید باشد؛ یعنی در روایت معتبره است؛ یعنی عقوقی مورد حرمت و مذمت قرار گرفته در جایی که بچه، بچه صالحی باشد نه بچه‌های ناصالح و این قیدی که در روایت معتبر آمده باید آن را أخذ کرد و آن روایاتی هم که مطلق است، سند ندارد. و اگر سند هم داشت، چون این قید، جمله شرطیه هست، مقیدش می‌شود چون دارد «إذا کان الولد صالحاً» مفهومی این است که اگر صالح نباشد، چنان عقوقی اینجا نیست و لذا فرقی نمی‌کند اگر آن روایات معتبر نباشد، این قید اینجا هست و باید به آن عمل کرد. معتبر هم باشد،





آنها مطلق است و با این مفهوم «إذا كان ولد صالحاً» مقید می‌شود. پس نکته اول این است که عقوقی که اینجا مطرح شده در جایی است که فرزند صالح باشد.

#### نکته دوم

مطلب دوم در این روایات که یکی حداقل معتبر بود این است که مقصود از این عقوق در اینجا همان عقوقی است که در طرف پدر و مادر آمده و مطلق ناراحت شدن یا عمل نکردن به تکلیف یا امثال اینها نیست. بلکه مقصود این است که پدر و مادر به خاطر بی‌اعتنایی به فرزندشان و عدم انجام تکالیف نسبت به فرزند، این فرزند صالح روی اصول و حساب و کتاب می‌گوید: اینها پدر و مادر من نیستند، اینها به هیچ تکلیفی از تکالیفشان در قبال من انجام نداده‌اند چنین تلقی که داشته باشد و قطع ارتباطی که بر این اساس بکند این عقوق می‌شود. بنابراین در حقیقت این روایت پشتوانه مؤکد نسبت به ادای تکالیف پدر و مادر در قبال فرزند است و می‌گوید تکالیفتان را ادا بکنید و اگر ادا نکردید به حدی می‌رسد که او شما را عاق می‌کند و قطع رابطه می‌کند و یک غضب و خشمی می‌کند که موجب قطع رابطه می‌شود. نظیر این است که او عاق شما بشود؛ یعنی این قدر امر مذموم و ناپسندی است. دو سه مطلب دیگر هم در این روایت هست. در ادامه هم روایات مربوط به تربیت جنسی که می‌گوید: بچه‌ها را از هم جدا بکنید بررسی می‌شود که در همین ابواب احکام اولاد باب هفتاد و چهار می‌باشد.